Iranian Scientific Association of Public Administration

Governance and Development Journal

Online ISSN: 2783-3461

Homepage: www.jipaa.ir

University of Sistan and Baluchestan

The Narrative of Governance

Mojtaba Amiri

Department of Public Administration, Faculty of Management, University of Tehran, Tehran, Iran

Abstract:

Objective: Today, governance has gained increasing significance due to the evolutionary development of social science disciplines—such as political science, law, management, and economics—and the theories embedded within them on the one hand, and owing to its interdisciplinary nature on the other. Governance must be capable of creating balance and synergy among the main pillars of societies—government, the private sector, and civil society—by drawing upon the available bodies of knowledge. Adopting a historical and narrative approach, this article seeks to briefly examine the philosophical foundations and historical trajectory of governance in both the West and the East up to the present time. In light of the historical nature of human beings and the subject under study, a historically grounded portrayal of governance is presented.

Method: The narrative – historical method is employed in this study. Rather than offering a linear description of events or general conditions, it recounts the developments with detail, enabling reflective consideration of what previous generations experienced under particular circumstances and what specific outcomes ensued. This method also sheds light on humanity's earliest strategies for understanding time, processes, and the transformations that occurred.

Findings: The findings indicate that governance, alongside the social life of human beings, has been a recurring theme throughout history and continues to be relevant today. What matters, however, is the manner in which governance is

Article type: Research

Cite this article: M. Amiri (2026). The Narrative of Governance. Governance and Development Journal, 6(3), 5-30. DOI: 10.22111/JIPAA.2026.54852.1171.

Received: 19.02.2026 **Revised:** 23.09.2026

Accepted: 04.11.2026 **Published:** 23.09.2026

© The Author (s Publisher: University of Sistan and Baluchestan

practiced, in relation to ongoing changes in human life and the evolving needs of societies.

Conclusion: The discussions suggest that, due to the distinctive nature of human beings as rational and inherently social creatures, humans have continually sought to shape and organize their social life throughout history. Responding to environmental changes and emerging needs has required reliance on practical reason rather than abstract or purely theoretical reasoning. Thus, administering social affairs has always necessitated governance grounded in practical, contextual judgment. In the contemporary era—given the heightened complexity of human life—the necessity of employing multiple forms and dimensions of rationality has become unavoidable.

Keywords: Governance and Governance Theories; Narrative and Narration; Political Thought; Political Philosophy; State; Theories of the State.

حکمرانی و توسعه
شاپا الکترونیکی: ۲۷۸۳-۳۴۶۱
Homepage: www.jipaa.ir

روایت حکمرانی

مجتبی امیری

دانشیار گروه مدیریت دولتی،دانشکده مدیریت، دانشگاه تهران،تهران، ایران. ایمیل: mamiry@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۳۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۷/۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۸/۱۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:
حکمرانی و نظریه‌های حکمرانی، روایت و روایت‌گری، اندیشه سیاسی، فلسفه سیاسی، دولت، نظریه‌های دولت.

چکیده

هدف: امروزه حکمرانی موضوعی است که به سبب سیر تکاملی رشته‌های علوم اجتماعی از قبیل علوم سیاسی، حقوق، مدیریت، اقتصاد و ... و نظریه های موجود در آنها از یک سو و ماهیت فرا رشته ای که دارد و بایستی بتواند با استفاده از دانش های موجود در میان ارکان اصلی کشورها یعنی دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی تعادل و هم افزایی ایجاد کند، اهمیتی روز افزون یافته است، در این مقاله با رویکرد تاریخی و روایی تلاش شده است تا فلسفه پدید آمدن و سیر تاریخی این موضوع در غرب و شرق به اجمال تا امروز مورد بررسی قرار گرفته است و با توجه به تاریخمند بودن انسان و موضوع مورد بحث، تصویری تاریخمند از آن ارائه شده است.

روش تحقیق: روش روایی–تاریخی روش تحقیقی است که در این مقاله به کار گرفته شده است که به جای شرح خطی اوضاع و احوال یا امور کلی، ماجراها را با جزئیات نقل می کند تا مجال تأمل را فراهم آورد که بدانیم در شرایطی خاص بر گذشتگانی که این میراث را برجای نهاده اند چه گذشته و به چه پیامدهای مشخصی انجامیده است .و راهکارهای اولیه بشر برای شناخت زمان، فرایند و تغییرهای انجام شده چه بوده است.

نتایج: نتایج تحقیق نشان می دهد که موضوع حکمرانی همپای زندگی اجتماعی انسان ها در طول تاریخ مطرح بوده است و اکنون نیز ادامه دارد و آنچه اهمیت دارد چگونگی آن با توجه به تغییر و تحولات در زندگی و نیازمندی های انسانها و جوامع انسانی است.

نتیجه گیری: نتیجه‌ای که از مباحث مطرح شده گرفته می شود این است که آدمی به سبب سرشت خاصی که دارد (حیوان ناطق و مدنی)، در طول تاریخ به شکل دادن و نظم بخشیدن به زندگی اجتماعی خود میل داشته و با توجه به تغییر و تحولات

استناد: امیری، مجتبی (۱۴۰۵) "روایت حکمرانی" حکمرانی و توسعه، (۳)۶، ۳۰-۵. DOI: 10.22111/JIPAA.2026.54852.1171

ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

© نویسندگان

محیطی و نیازمندیهایش با تکیه بر عقل عملی اهتمام ورزیده است و اداره امور زندگی اجتماعی او نیز نیازمند حکمرانی نه با عقل نظری و انتزاعی بلکه با عقل عمل و به صورت انضمامی بوده است و امروزه با توجه به پیچیدگی های زندگی انسان ها نیز از پیچیدگی بسیار برخوردار شده و به کارگیری دیگر انواع و ابعاد عقلانیت را نیز اجتناب ناپذیر ساخته است.

مقدمه

انسان موجودی تاریخی است و تاریخ، قصه و روایت انسان در گذر زمان است، قصه ساخت ذهنیت انسانی که در تعامل با عین پدید آمده و روابط او را با خود و دیگران و طبیعت تنظیم می کند. به تعبیر اقبال لاهوری:

قوم روشن از سواد سرگذشت — خود شناس آمد ز یاد ســرگذشت
سرگذشت اوگر ازیادش رود — باز اندر نیستی گم می شود
نسخه بود تو را ای هوشمند — ربط ایام آمده شیرازه بند
ربط ایام است ما را پیرهن — سوزنش حفظ روایـــات کهن
چیست تاریخ ای زخود بیگانه ای — داستانی، قصه ای ، افسانه ای؟
این ترا از خویشتن آگه کند — آشنای کار و مرد ره کند
روح را سرمایه ی تاب است این — جسم ملت را چو اعصاب است این

در این مقاله به دنبال آن هستیم که تصویری روایی— تاریخی از حکمرانی ارائه دهیم و زمینه ها و عواملی که به تغییر و تحولات در حکومت ها و شیوه های اداره جوامع انجامیده است ارائه دهیم و ببینیم که چگونه بشر در سیر تکاملی خویش از حکومت های استبدادی و سلسله مراتبی به حکمرانی مشارکتی و چند سطحی رسیده است و در این میان خرد ایرانی چگونه می تواند همچنانکه غربیان تلاش کرده اند با نزدیک کردن عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارزشی و طرح دیگر انواع عقلانیت (ارتباطی و انتقادی) به یکدیگر گره از کار فرو بسته حکمرانی خود بگشایند در درون سنت، با عقل اسلامی از یک سو و در پیوند با عقلانیت مدرن از سوی دیگر به حکمرانی کارامد و اثربخش در جهان پر تلاطم امروز روی بیاورد.

روش‌شناسی پژوهش: رویکرد تاریخی–روایی

انسان حیوانی تاریخمند، روایتگر و قصه گوست و قصه، داستان یا روایت، امری تاریخی است که به جای شرح خطی اوضاع و احوال یا امور کلی، ماجراها را با جزئیات نقل می کند تا مجال تأمل را فراهم آورد که بدانیم در شرایطی خاص بر کسانی خاص چه گذشته و به چه پیامدهای مشخصی انجامیده است .از منظری دیگر، قصه، داستان یا روایت، راهکارهای اولیه بشر برای شناخت زمان، فرایند و تغییرهای انجام شده است و نشان دهنده هویت تاریخمند انسان است . قصه، داستان یا روایت، روشی برای شناخت در مقابل روش علمی است و نه پایین تر از آن و می توان آن را به روش علمی بیان کرد یا تغییر و تحولات

علمی را به صورت داستانی و روایی بیان کرد. کارکرد قصه گویی و درک و آگاهی تاریخی را می توان به شرح زیر برشمرد:

- میدان را برای خردورزی باز می کند؛
- رهایی بخش است؛
- پرده از عوام فریبی ها برمی دارد؛
- رویدادها را به سخن می آورد؛ هویت ساز است؛
- فرهنگ ساز است؛
- سرمایه ساز است؛
- هویت ساز است.

روایت ها و داستان ها با سنت ها آمیخته اند و به درک انسان ها از آنها کمک می کنند. پدید آمدن بحران های معرفت شناسی ما را به بازنگری و ساخت روایت های جدید وامی دارند و همه اینها زمینه را برای تجزیه و تحلیل آنچه گذشته است و عمل آگاهانه و مسئولانه در آینده فراهم می آورد و به بهبود نظر و عمل می انجامد (مک اینتایر، استفن لوتز و بالکامب، ۱۴۰۳).

آنچه در این مقاله به آن می پردازیم این است که آیا می توان به روایتی خاص و همه شمول از حکمرانی دست یافت یا آنکه حکمرانی در فراز و نشیب های تاریخی با روایت‌های گوناگون همراه بوده است و امروزه نیز با وجود اشتراک‌هایی‌که فارغ از زمان‌ها و مکان‌ها داشته و دارد با رویکرد میان فرهنگی ویژگی-های خاص خود را نیز خواهد داشت یا بسته به تعبیری که از آن می شود پاسخ می‌تواند آری یا خیر باشد.

فایده روش تاریخی و رویکرد روایتی داشتن به پدیده های اجتماعی این است که سبب ضرورت نگاه تاریخمند (از بودن تا شدن) به زندگی این موجود تاریخی یعنی انسان، به درکی تاریخی از رویدادها دست می یابیم که پرده از عوام فریبی هایی که با پشتوانه قدرت به ویژه قدرت سیاسی پدید آمده برمی دارد و دخالت عواطف و احساسات و گرایش ها در نقل رویدادهای گذشته برای استفاده امروز را کنار می زند و کوتاه سخن آنکه از تحمیل ارزش ها و معانی خود به زمان گذشته و تحریف تاریخ جلوگیری می کند و تأثیر جغرافیا را در نظر می گیرد که همگی مستلزم خودفراموشی از حال برای درک گذشته است. نکته قابل توجه دیگر در مطالعات تاریخی نشان دادن توالی وقایع و رویدادها و توصیف و تحلیل آنها در مقاطع خاص خود آنهاست که کمک می کند تا الگوهای حاکم بر رفتارهای پیشینیان را دریابیم و شناختی هر چه نزدیکتر به واقعیت پیدا کنیم.

آغاز روایت

اگر چه دیری از رواج یافتن واژه حکمرانی در جوامع امروز نمی گذرد ولی با توجه به تطورات و بسط معنایی آن سابقه‌ای کهن دارد و فلسفه وجودی آن تعیین اهداف و توسعه ابزارهای دستیابی به آنهاست. روایت

حکمرانی از آنجا آغاز می شود که انسان با سرشت اندیشه ورز و ناطقیت خود (حیوان ناطق) دریافت چون پاسخ دادن به نیازها و تحقق بخشیدن به خواسته هایش جز با معاونت دیگری امکان پذیر نیست و او بالطبع موجودی مدنی است (حیوان مدنی) یا به تعبیر خواجه نصیر الدین طوسی" الانسان مدنی الطبع یعنی محتاج بالطبع الی الاجتماع المسمی بالتمدن" (طوسی. ۱۳۶۹، ص. ۲۵۲) باید با دیگری همراه شود و من خود را به ما تبدیل کند تا بتواند به نیازهایش در زندگی پاسخ دهد. از آنجا که معاونت نیز بدون اجتماع و مدنیت ممکن نیست و باید با معاونت دیگران به تدبیر معیشت و زندگی خویش بپردازد؛ از این رو، باید به زندگی اجتماعی روی آورد و اجتماع را تشکیل دهد. منظور از اجتماع در اینجا جمع انسان ها در یک مکان نیست بلکه منظور اجتماعی از انسان ها با انواع توانمندی ها، علائق، مشاغل، حرفه ها و صنایعی است که در پیوند با یکدیگر هدف مشترک دارند وزندگی و معیشت خودشان را تأمین می‌کنند. انسان‌ها هم در بقای شخص خود و هم در بقای نوعشان به دیگر همنوعانشان نیازمندند و از این روست که گفته اند : "هزار شخص کارکن بباید تا یک شخص لقمه ای نان در دهان تواند نهاد"(طوسی. ۱۳۶۹، ص. ۲۵۰).

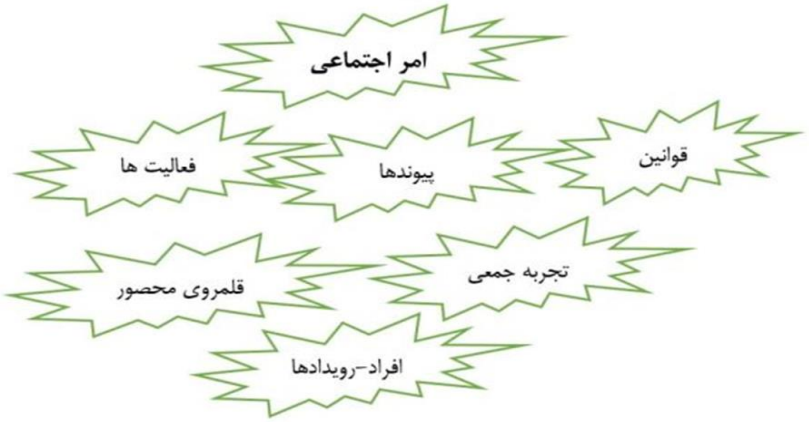
کوتاه سخن آنکه شکل گیری طبیعی خانواده جنس قوی یا مرد را در خانواده حاکم می کرد و با پیوند خانواده ها و شکل گیری طایفه و قبیله نیز بزرگ طایفه یا قبیله که اندک اندک سنت شده و در دهکده نیز چنین می بود ولی با شکل گیری اجتماع بزرگتر، جنسیت یا سن کفایت نمی کرد و انسان برای تحقق بخشیدن به سرشت مدنی خویش یا به تعبیر هابز خروج از وضع طبیعی به وضع مدنی نیازمند برقراری نظم در عرصه مدنی بود و برقراری نظم هم ناظمی می خواست که توانایی تدبیر امور مدنی را داشته باشد. سرشت اندیشه ورز انسان از همان آغاز دریافت که این نظم و به دنبال آن مدنیت از طریق قرارداد امکان پذیر است و در غیر این صورت وضعیت طبیعی غلبه می یابد. قرارداد ها نیز نیازمند پذیرش حقوق متقابلی است که با نقض آن، قرارداد نیز فسخ می شود؛ این قرارداد امروزه در قالب سندی به نام قانون اساسی تدوین شده و ملاک عمل دولتمردان قرار گرفته است ؛ البته جوامعی که بر این سبک و سیاق عمل نمی کنند، جوامعی هستند که به جای اراده عمومی، اراده حاکمان آن جوامع بر پایه سنت یا قهر و غلبه ای که یافته اند مبنای حکمرانی است. این روندی است که جوامع مدرن و غیر مدرن از گذشته تا به حال طی کرده اند و می توان آنها را به دو دسته جوامع ملت – دولت که بر اساس قانون اساسی اداره می شوند و جوامع مردم – فرمانروا که بر اساس فرمان اداره می شوند به شمار آورد. نکته قابل توجه این است که از هنگام طرح دولت مدرن تا به حال نیز اگر چه جوامع مدرن در ظاهر در قالب حاکمیت اراده عمومی و در چارچوب ملت – دولت و میثاقی که بین آنها نوشته و مبنا قرار گرفته است یعنی قانون اساسی اداره می شوند ولی به دلایلی که می توان به آنها پرداخت با اندکی تأمل می توان دریافت که در بسیاری از این جوامع نیز در عمل به جای حاکمیت اراده عمومی شاهد حاکمیت اراده اربابان قدرت و ثروتی بوده و هستیم که اندک اندک با باز تولید قدرت و ثروتی که در دوران تصدی امور داشته اند از یک سو و واقعیت نمایی و

فرهنگ سازی که کرده اند، استمرار تصدی خود بر امور را اجتناب ناپذیر ساخته اند؛ به دیگر سخن، از این منظر، تمامی جوامع انسانی در طول تاریخ، در هر زمان و مکانی و در هر سطحی از توسعه بر اساس چند محور اساسی سازمان یافته و بقایشان بر پایه شیوه های مدیریت و ساماندهی این محورها استوار بوده است و فنایشان نیز در همین امر ریشه داشته است. این سه محور یا سه امر اساسی عبارتند از :

- امر سیاسی یا قدرت
- امر اقتصادی یا ثروت
- امر فرهنگی یا مذهب.

به همین سبب توزیع دانش، قدرت و ثروت به طور روز افزون اهمیت و ضرورت بیشتر پیدا کرده است و این سه امر در طول تاریخ همواره بازتولید شده و همزمان با بازتولید شدن آنها پیچیده و پیچیده تر شده اند، به گونه ای که شناخت و نظارت بر عملکرد آنها نیز دشوار و دشوارتر شده است .

امر اجتماعی، امری مغفول بوده است ولی در دنیای جدید و در قرن حاضر امری است که به رسمیت شناخته شده است و امروزه تنها با کاربرد کلی مفهوم جامعه مرتبط نیست، بلکه به کاربرد انتزاعی آن نیز مربوط است که اشاره دارد به شرایط بشری که پیوندها، مناسبات، نهادها و فعالیت ها را در خود می پروراند؛ به دیگر سخن، آن سه (امر سیاسی یا قدرت، امر اقتصادی یا ثروت و امر فرهنگی یا مذهب) در این زمینه است که ظهور و بروز می یابند و ایفای نقش می کنند که همچنانکه پس از این خواهد آمد در روایت حکمرانی خوب به گونه ای خاص جلوه می کند.



روایت اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی

انسان اندیشه ورز و مدنی به سبب سرشت خاص خود (حیوان ناطق و مدنی)، با آغاز زندگی اجتماعی به طور اجتناب ناپذیر به اندیشه ورزی در حوزه مدنی و اندیشه سیاسی روی آورد و با تنظیم و ارائه چارچوبی منطقی از آن به فلسفه سیاسی رسید،

اندیشه سیاسی عام است و همزاد بشر و به هر نوع تأمل و اندیشه ای در باره زندگی اجتماعی، سیاسی یا مدنی انسان باز می گردد و به بررسی سرشت انسان و مسائل برخاسته از سرشت اندیشه ورز و اجتماعی (مدنی یا سیاسی) او می پردازد ولی فلسفه سیاسی خاص است و کوششی روشمند و نظام یافته است که انسانهایی که در اندیشه ورزی به کمال رسیده اند به آن روی آورده و با ایجاد یک منظومه اندیشه ای به دنبال یافتن و شناختن بهترین نظام سیاسی هستند.

اندیشه سیاسی برآمده از قصه زندگی اجتماعی انسان است و اینکه چگونه باور به حاکمیت اراده متلون و متنوع خدایان جای خود را به تلاش انسان ها و جستجوی آنان برای یافتن قانونی ثابت برای نظم یافتن زندگی اجتماعی می دهد . رسیدن به قانون طبیعت که ثابت است این پرسش را فراروی انسان ها گذاشت که آیا می توان آن را در زندگی اجتماعی انسان ها نیز جاری دانست که بررسی ها نشان داد این باور می توانست به نژاد پرستی، نابرابری و بی عدالتی بینجامد و از این رو، این روند در زندگی انسان ها، تلاش برای یافتن قانون خاص در زندگی آنان را در پی داشت که برخی انسان را میزان قرار دادند (سوفسطائیان) و برخی انسان را تابع میزان (سقراطیان) و به دنبال شناخت این میزان و تبیین آن برای دیگران بودند (افلاطون و ارسطو) که زمینه برای شکل گیری منظومه اندیشه ای و فلسفه سیاسی فراهم آمد که آغازگر آن افلاطون (۴۲۷ – ۳۴۷) بود.

فلسفه سیاسی به دنبال یافتن پاسخ به این سه پرسش اساسی است که :

- فلسفه وجودی حاکمیت (سیاست) چیست؟
- حاکم (سیاستمدار) کیست ؟
- چگونه باید اعمال حاکمیت کرد یا انواع حکومت کدام است؟

فیلسوفان یونان نخستین کسانی بودند که به طور روشن به این پرسش ها پاسخ دادند. آنان فلسفه وجودی و هدف اصلی سیاست را بهزیستی جمعی یا زندگی خوب برای شهروندان می دانستند و عدالت و سعادت انسانها را در گرو تحقق یافتن آن به شمار می آوردند. آنچه برای فیلسوفان یونان اهمیت داشت غایت سیاست بود نه شکل حکومت و بر این باور بودند که زندگی اخلاقی بدون سیاست امکان پذیر نیست و سرپیچی از تکالیف اخلاقی به مصلحت واقعی فرد و جامعه نیست. آنان اخلاق و سیاست را دو روی یک سکه می دانستند و بر این باور بودند که بدون آنها زندگی فضیلت مندانه و انسانی نخواهیم داشت. مبنای زندگی فضیلت مندانه تحقق عدالت و به دنبال آن سعادت در زندگی فردی (اخلاق) و اجتماعی (سیاست) است و تحقق آنها نیز در گرو خرد و خردورزی انسانهاست؛ از این روست که به عقل و خرد آدمی توجه خاص داشتند. ۱ (برای آشنایی بیشتر می توان به کتاب احیای علوم سیاسی نوشته دکتر حسین بشیریه از انتشارات نی مراجعه کرد).

روایت دولت شهر ها

اندیشه ورزی سیاسی در یونان نمودی برجسته یافت . پدید آمدن دولت شهر ها محصول این اندیشه ورزی بود و این نیز زمینه ساز افکار و آرای درخشان از سوفسطائیان گرفته تا سقراطیان و سرانجام آرای افلاطون و ارسطو، استاد و شاگردی که از آن زمان تا به حال آراء و اندیشه هایشان مورد بحث و تبادل نظر همگان بوده است. آتن و اسپارت دو دولت شهر اصلی بودند که بافت و ساختار اجتماعی و نظام سیاسی آنها اندیشه اندیشه ورزان را به خود مشغول ساخته بود؛ به ویژه آتن که انواع حکومت های اشرافی، الیگارشی، جباری و دموکراسی را تجربه کرده بود و بیشتر نمونه یک شهر دموکراتیک به شمار می آمد (ارسطو، ۱۳۹۱). در دولت شهرها برای نخستین بار تعیین سرنوشت انسان ها و جوامع به جای اراده خدایان یا قانون طبیعت در کانون توجه قرار داشت و به دست خودشان قرار گرفته بود که آگاهی سیاسی را نیز در پی داشت و سنگ بنای خوبی را نیز برای آیندگان بر جای گذاشت. مشارکت مردم در قانونگذاری قداست و ابدی بودن و تغییر ناپذیری قوانین را ملغی کرده و انسان در دولت شهر به عنوان شهروند در عین تکلیف داشتن از حقوقی نیز برخوردار بود. ویژگی های اندیشه دولت شهری عبارت بودند از :

- زندگی آگاهانه
- ضرورت برخورداری از فضیلت مدنی
- عدم جدایی فرد از جامعه
- عدم جدایی اخلاق از سیاست
- قوانین دولت به عنوان عالی ترین معیار زندگی انسان ها
- امر طبیعی قلمداد کردن دولت همچون خانواده
- اقتدار قانون نه افراد
- مشارکت همگانی در اداره امور دولت شهر و کنترل همگانی (خود کنترلی)

دولت در نگاه دولت شهری، یک پدیده ارگانیک و اندام وار تصور می شد و فرد خارج از آن قابل تصور نبود؛ در واقع، دولت امری طبیعی به شمار می آمد و بر این اساس، انسان به سبب طبیعتی که دارد در دولت شهر زندگی می کند؛ بدین گونه که برای رفع نیازهای شخصی و حفظ نوع خود خانواده تشکیل می دهد و از ترکیب خانواده ها طایفه و دهکده و سپس پولیس یا دولت شهر پدید می آید. دولت اجتماع کاملی است که خود بسنده است و انسان در بستر آن می تواند پرورش یافته و استعدادهایش را به فعلیت رسانده و به انجام فعالیت های خاص خود بپردازد (افلاطون ،۱۳۴۲ / ارسطو ، ۱۳۴۹ / ارسطو، ۱۳۹۱).

کوتاه سخن آنکه خرد ورزی و آزادی فردی در دولت شهر برای کسب فضیلت و سعادت جمعی بود (همان) نه آنچنانکه در دوران مدرن معکوس شد و خردورزی با رویکرد هزینه / فایده با رویکرد فردی در کانون توجه قرار گرفت (عقلانیت مدرن) و آزادی فردی بر آزادی و سعادت جمعی غلبه و ترجیح یافت.

اواخر قرن چهارم پیش از میلاد با پدید آمدن امپراطوری مقدونی و جهان گشایی اسکندر، اندیشه جهان وطنی را به جای دولت شهری در کانون توجه قرار داد و اگر چه دولت شهرها از میان رفتند ولی اندیشه سیاسی و فلسفه ای که بر جای گذاشتند؛ به ویژه آرای استادان و شاگردان، سقراط، افلاطون و ارسطو و شاگردان آنها همواره مورد توجه و بحث و بررسی قرار داشته است.

روایت استاد و شاگرد

افلاطون استاد (۴۲۷ – ۳۴۷ ق.م.) و ارسطو شاگرد این استاد (۳۸۴ – ۳۲۲ ق.م.) در چند چیز با یکدیگر اختلاف داشتند که عبارت بودند از :

- نظریه مثل: آنچه در این عالم مشاهده می کنیم ناپایدار است و حقیقت ندارد و آنچه حقیقت دارد، ایده ها یا مثل است که اصل آن چیزی است که در این جهان مشاهده می کنیم (دیدگاه استاد)؛
- ازلیت روح: روح پیش از خلق بدن وجود داشته است و پس از خلق بدن به آن تعلق یافته است(دیدگاه استاد)؛
- ماهیت علم: نتیجه دو مورد پیش گفته این است که علم چیزی جز یاداوری آنچه پیشتر می دانستیم نیست(دیدگاه استاد)؛
- تکیه بر عقل عملی در اداره جامعه: اداره امور دولت شهر با عقل عملی است و فیلسوفی که حقیقت را شناخته و به مدد عقل نظری از غار بیرون آمده عملا یافت نمی شود و اگر یافت شود هم نمی تواند با تکیه بر عقل نظری جامعه را اداره کند (دیدگاه شاگرد)؛
- بهترین نوع حکومت: بهترین نوع حکومت، حکومت به دست اکثر مردم است که پروای خیر وصلاح همگان را دارند (حکومت جمهور یا پولیتی که آمیزه ای از الیگارشی و دموکراسی است)و نوع واقع بینانه تری است که متشکل از طبقه متوسطه جامعه است (دیدگاه شاگرد)؛

ارسطو، دو نوع خرد ورزی و عقل یعنی عقل نظری و عقل عملی را در کانون توجه قرار می دهد و بر این باور است که ما سه گونه زندگی داریم (ارسطو، ۱۳۹۱) :

۱. زندگی وقف نظر
۲. زندگی وقف عمل
۳. زندگی وقف لذت

و زندگی مردمان زندگی وقف عمل است که همانا زندگی سیاسی به شمار می آید. افلاطون بر این باور بود که اداره امور جامعه باید توسط کسی صورت بگیرد که زندگی خود را وقف شناخت کرده و به شناخت حقیقت نائل آمده است و از این رو، می تواند از طریق حاکم کردن عدالت در جامعه به تربیت انسان ها نیز مبادرت ورزد (نظریه فیلسوف شاه یا حکیم حاکم)؛ به عبارت دیگر جامعه می تواند و باید بر پایه عقل نظری اداره شود ولی ارسطو برخلاف استادش، افلاطون بر این باور بود که اداره امور جامعه و زندگی اجتماعی انسان ها در حوزه عقل عملی است و موضوع عقل عملی اخلاق در هر دو وجه فردی و اجتماعی

است و جامعه باید ظرفیت این نوع از عقلانیت را بر مبنای عدالت در جامعه تکامل دهد و آنچه افلاطون می گوید و با تکیه بر عقل نظری بر آن تأکید دارد، عملا امکان تحقق ندارد.

افلاطون برقراری عدالت را از جامعه آغاز می کند (قرار گرفتن زمامدار و پاسداران و توده های مردم در جای خود) و سپس به فرد (تفوق عقل بر شهوت و غضب) می پردازد (عنایت، ۱۳۹۱)، و عدالت هم در نگاه او ایجاد تعادل در میان عقل و اراده و میل است. حکومت و دولت از نگاه افلاطون دو گونه است (افلاطون، ۱۳۴۲):

۱. قانونمند (حکومت فیلسوف شاه، اشراف یا آزادگان)

۲. بی قانون (حکومت جباری، الیگارشی یا حکومت عامه)

ارسطو با تأکید بر عدم تحقق نظر استاد در عالم واقع، بر اساس دو شاخص تعداد و هدف حکومت (بشیریه، ۱۳۹۷)، انواع آن را به صورت زیر یعنی سه نوع حکومت خوب و سه نوع حکومت بد تقسیم بندی می کند:

الف) حکومت خوب

- حکومت به دست یک تن با صلاح عموم را در نظر گرفتن (حکومت پادشاهی یا مونارشی)؛
- حکومت به دست گروهی از مردم که آریستوکراسی نام دارد؛ شاید به این دلیل که بهترین مردمان در آن حکومت می کنند؛
- حکومت به دست اکثر مردم با پروای خیر و صلاح همگان را داشتن (حکومت جمهور یا پولیتی که آمیزه‌ای از الیگارشی و دموکراسی است)؛ نوع واقع بینانه‌تر که متشکل از طبقه متوسطه جامعه است؛

ب) حکومت بد

- حکومت به دست یک تن که فقط به فکر تامین منافع فرمانرواست (حکومت ستمگر یا تورانی)؛
- حکومت به دست عده ای که فقط به فکر توانگران باشند (الیگارشی)؛
- حکومت به دست عموم که فقط به فکر تهی دستان باشد (دموکراسی)؛

حاکم نیز در نگاه ارسطو با توجه به واقعیت جامعه و مردمان آن تعیین می شود ولی با توجه به شاخص‌های تخصص و تجربه داشتن و ترجیح خیر جمعی بر خیر فردی (ارسطو، ۱۳۴۹).

نگاه استاد و شاگرد، علیرغم ارزشمندی که داشت و مبنایی اساسی برای مباحث بعدی و مکاتب سیاسی که پس از آن یکی پس از دیگری پدید آمد از اشکالاتی برخوردار بود که نگاه استاد و شاگرد، مبنایی اساسی برای مباحث بعدی و مکاتب سیاسی به شمار می آید که پس از آن یکی پس از دیگری پدید آمد و بی سبب نیست که کسی چون وایتهد گفته است: " تاریخ اندیشه چیزی جز حاشیه نویسی بر افکار افلاطون نیست".

روایت زندگی خوب در دنیا و آخرت

رویکرد سیاست و فلسفه سیاسی یونانیان یعنی تحقق بخشیدن به زندگی خوب در دنیا وقتی در شرق و غرب رواج پیدا کرد با رویکردی دینی ادامه یافت و آخرت را نیز با خود همراه ساخت؛ یعنی رویکرد دینی به فلسفه سیاسی دیرین و زندگی خوب در دنیا و آخرت در کانون توجه قرار گرفت .

با ظهور مسیحیت در غرب و پذیرش و اعلام عدم ممنوعیت این آئین از سوی کُنستانتین یکُم مشهور به کنستانتین بزرگ و سپس در سال ۳۸۰ میلادی تحت امپراتور تئودوسیوس که مسیحیت به دین رسمی امپراتوری روم تبدیل شد ، کشیشان مسیحی و در شرق نیز با ظهور اسلام، فیلسوفان مسلمان در کنار عقل به عنوان مبنای شناخت زندگی خوب و دستیابی به عدالت و سعادت، وحی را نیز به عنوان مبنای شناخت زندگی خوب و سعادت ابدی در آخرت نشاندند و اخلاق و سیاست و عدالت و سعادت صبغه ای دینی یافت و از این پس دو رویکرد پدید آمد :

در غرب مسیحی :

با سقوط امپراطوری روم غربی در سال ۴۷۶ و استمرار روم شرقی که تا سال ۱۴۵۳ میلادی، زمانی که قسطنطنیه توسط عثمانی‌ها فتح شد، دو نهاد در جهان مسیحی به موازات یکدیگر قوت یافتند؛ نهاد قدرت که ناظر به دنیای مردمان بود و نهاد مذهب و دستگاه کلیسا که منادی دین و سعادت اخروی بود. در میان مسیحیان، حکومت نتیجه هبوط انسان و فاصله گرفتن از معصومیت نخستین تلقی می شد و حکومت درمانی برای شرارت انسان گناهکار و شر لازم برای زندگی این جهانی و آنچنانکه در انجیل لوقا آمده است خداوند دو شمشیر دارد؛ امپراطور و پاپ یا قدرت دینی که با پاپ است و قدرت دنیایی که با امپراطوراست (انجیل لوقا، آیه ۳۸ از باب ۲۲ و انجیل متی، باب۲۲، آیه ۲۱)؛ این دو در آغاز از یکدیگر استقلال داشتند و هر دو نمایندگی از خداوند را عهده دار بودند؛ از این رو بود که آگوستین قدیس می گفت " آنچه از آن سزار است به سزار و آنچه از آن خداست به خدا واگذار کنید "؛ در واقع کلیسا شهر خدا بود و سلاح آن شمشیر جان بود و جامعه شهر زمینی و سلاح آن شمشیر دنیایی بود (رندال، ۱۳۷۶). پس از کنستانتین، کلیسا بتدریج به یک سازمان شبه سیاسی و دستگاه دارای قدرت تبدیل شد و دعوی هم شأنی با امپراطوران را کرد . کلیسا در آغاز برخی از قلمرو کلیسا را خارج از دخالت دولت دانست و در مرحله بعد با قدرت گرفتن و سازمان خاص سلسله مراتبی خاص خود ایجاد کرد؛ از سوی دیگر، به سبب جایگاه خاص کلیسا، وجه اقتصادی زمین ها و چیزهایی که وقف کلیسا می شد به صورت روز افزون تمایلات مادی را نیز در میان کشیشان برانگیخت و قدرت و ثروت با یکدیگر در آمیخت (همان)، نظم زمینی و نظم الهی که آگوستین قدیس می گفت در زبان پاپ گلاسیوس اول (۴۹۲ تا۴۹۶م) به امور روحانی و غیر روحانی تبدیل شد که هر دو در ذیل اقتدار کلیسا تعریف می شد و اگر چه روحانیون نیز در امور عرفی از قوانین امپراطوری تبعیت می کردند ولی اقتدار آنان برتر از امور دنیوی به شمار می آمد و در روز حساب هم باید از امپراطور شفاعت

می کردند. پس از مدتی با انتخاب گرگریوس هفتم به مقام پاپی (۱۰۷۳ م.) او مدعی مداخله در تمامی امور دنیایی و اخروی شد.

به طور کلی در این رابطه دو دیدگاه وجود داشت؛ پادشاه منصوب مسیح است و از مقامات کلیسا چیزی کم ندارد و دیگر آنکه پاپ در مقابل خداوند مسئول شناخته می شود و تنها او می تواند قدرت را به دیگری (پادشاه) واگذار کند که به هر روی، از هر دو منظر، پادشاه وجهه ای الهی یافت که بعدها نظریه حق الهی پادشاه نیز از آن برخاست. در قرن سیزدهم میلادی که قرن نزاع کلیسا و پادشاهان بود، آکویناس (۱۲۲۵–۱۲۷۴ م.) ایده جدیدی مطرح کرد که مبتنی بود بر تأثیر پذیری از فلسفه کلاسیک و ارسطو، سنت حقوق رومی و آموزه های مسیح و بدین گونه تلاش کرد بین عقل و شرع آشتی ایجاد کند. او بر حکومت قانون تأکید کرد و عقلانیت نهفته در آن. آکویناس اعتقاد داشت که دولت، محصول قانون طبیعی و نتیجه گسترش خانواده است. وی قالب‌های فکری ارسطو را حفظ کرده بود. خداوند بهره‌ای از قدرت (لطف) خود را به مردم داده است (عقل و میل به شکل دادن خانواده و دولت) و مردم آن را به دولت. پس میان مردم و دولت توافق ضمنی برقرار شده است. حکومت در برابر مردم مسئول است. چنانچه به تکلیف اصلی خود یعنی عدالت عمل نکند، مردم حق دارند دولت را سرنگون کنند.

به طور کلی در میان مسیحیان دو رویکرد بیش از هر چیز قابل توجه بود که تعارض آنها با یکدیگر و غلبه پروتستان ها به عنوان عامل مهمی یا عامل مسلط موجب ورود به دنیای جدید شد :

- رویکرد کلیسای کاتولیک و دوران قرون وسطی که همراه بود با چشم پوشی از دنیا و ریاضت کشی به امید رستگاری در آخرت که به طور طبیعی زاینده فقر بود و فلاکت؛
- در مقابل کلیسای کاتولیک و در پایان قرون وسطی با تلاش و کوشش در دنیا برای رستگاری در آخرت که تجلی تام آن را در اصلاح دینی در اروپا می بینیم که تولید ثروت و بهبود وضعیت در دنیا در آن اهمیت داشت.

سقوط کلیسا از جایگاه قدرتمندی که داشت در عصر بلند گرایی (قرن های ۱۴ تا ۱۶ م.) زندگی بر روی زمین را بیش از زندگی در بهشت و دوزخ و آزادی بشر و شایستگی بشر برای پیمودن راههای نو را در کانون توجه همگان قرار داد و سبب شد که دوباره دین اگر چه به تعبیر ماکس وبر در اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه داری نقشی محوری در پدید آمدن رنسانس و پیدایش مدرنیته ایفا کرد ولی اندک اندک از حوزه سیاست خارج شده و به حوزه فردی عقب نشینی کرد و نظریه دولت مطلقه نیز علی رغم جنبه الهی که به واسطه دیدگاه های لوتر و پروتستان های پیرو او داشت ولی صبغه زمینی یافت و کلیسا و پاپ نیز از عرصه سیاست به حاشیه رانده شدند.

در شرق اسلامی :

در شرق اندیشه سیاسی در اسلام از لابلای متون قرآن و احادیث قابل استخراج و استنباط بوده است و فلسفه سیاسی به معنای مصطلح امری متأخر است . متعین ترین گزاره های سیاسی در کلام و سیره مولی الموحدین علی (ع) است. او حکومت را امانت می داند و مسئولیتی برای هدایت مردم و خدمت به آنان؛ از این رو، از کلمات ملک که تملک در آن نهفته است و سلطان که تسلط در آن نهفته است و حاکم که تحکم در آن نهفته است استفاده نمی کند و هنگامی هم که استفاده می کند همراه با تذکر و هشدار است. علی (ع) پیشوایی است که از کلمه والی و ولایت استفاده می کند که در اصل به معنای پیوند داشتن، نزدیکی، دوستی و سرپرستی آزادمنشانه و آزاد کنندگی در آن است و از مردم هم به عنوان کسانی که باید رعایت شوند و همواره در کانون توجه بشاند.

اگر از پیشوایان الهی بگذریم، در شرق فارابی (۳۳۹ – ۲۵۹ ه.ق) که در تلاش برای پیوند دادن آرای افلاطون و ارسطو بود (فارابی، ۱۴۰۵ ق.)، مهمترین کسی است که به این مقوله پرداخت و فلسفه سیاسی با رویکرد دینی را بر جا گذاشت و پس از او نیز دیگر اندیشمندان خط سیر او را در پیش گرفتند. دو رویکرد رایج در عالم اسلام عبارت بودند از :

- ایجاد نظام سیاسی مطلوب برای تحقق اهداف غایی سیاست و تسهیل دستیابی به رستگاری در آخرت با تکیه بر قوانین عقل مورد تأئید وحی و شرع که فیلسوفان عهده دار آن بودند ولی توفیقی نیافتند ؛
- تدبیر امور از سوی پیامبران و پیشوایان الهی یا جانشینان و پیروان آنان به عنوان ضامن معاش و معاد مردم با قوانین شرعی مورد تأئید عقل که فقیهان با این رویکرد به دربار پادشاهان وارد شده و گوی سبقت را از فیلسوفان ربودند و به توجیه عملکرد پادشاهان پرداختند و در بهترین وضعیت به نصیحت آنان پرداختند.

دومین پرسش فلسفه سیاسی این بود که " حاکم (سیاستمدار) کیست ؟ " که در نگاه یونانیان به ویژه افلاطون کسی بود که به معرفت نائل آمده باشد ولی در نگاه ارسطو از آنجا که هر دولتی متناسب با مردم خود است و بهتر یا بدتر نمی‌تواند باشد؛ بنابراین، کاری باید کرد تا جمعی عقلایی و تابع عقل سلیم، میانه‌رو و اخلاقی از شهروندان ایجاد کرد. ارسطو معتقد بود انسان‌ها کامل نیستند و بنابراین هیچ فیلسوف شاهی نیز کامل نیست. اگر کسی نظام‌های پادشاهی موجود را بررسی کند کاملاً آشکارا درخواهد یافت که فرمانروایی یک نفر اغلب خودخواهانه و بدون محدودیت‌های قانونی است. پس حاکمیت باید طبق قانون باشد. قانون مورد نظر ارسطو، عام و کلی است. از دید او همه قوانین باید به سود عدالت به کار برده شود و از آنجا که سیاست اشرف علوم به شمار می آید و همچنانکه پیشتر نیز ذکر شد سیاستمدار باید بر دانشهای مورد نیاز اشراف داشته باشد، با تجربه باشد و خیر جمعی را نیز بر خیر فردی ترجیح دهد .

در دورانی که در غرب فرمانروایی از آن امپراطوران و پاپ ها بود و بعدها نیز تعارض پنهان و آشکار آنان رو به فزونی نهاد، فارابی با تأسیس فلسفه سیاسی خود با رویکرد عقلانی، می گفت که انسان نمی تواند آنچه را شایسته عمل است، خود به تنهایی بشناسد، بلکه نیازمند مرشد و راهنما است; حداکثر اینکه عده ای به راهنمایی بیشتری نیاز دارند و عده ای کمتر. فردی که توانایی دارد و می تواند مردم را به سعادت حقیقی برساند، رئیس اول است; او کسی است که نیازمند رئیس دیگری برتر از خود نیست، پس از آنجا که به کلیات و جزئیات امور آگاهی دارد، وظایف مردم را تعیین می کند. رئیس اول به عقل فعال وصل است و فیوضات را بلاواسطه از او دریافت می کند. عقل فعال در مقابل عقل انسان قرار دارد که به دو بخش عملی و نظری تقسیم می شود و عقل نظری هم به سه بخش بالقوه، بالفعل و بالمستفاد که این جزء اخیر است که به کمال رسیده و می تواند با عقل فعال در پیوند قرار بگیرد. فارابی ادعا می کند قدما چنین شخصی را پادشاه (ملک) می خواندند که بر او وحی الهی نازل می شد. پس مرئوسان رئیس اول، اگر در جامعه ای گرد هم آیند، مدینه فاضله را تشکیل می دهند.

اگر چند پادشاه با این اوصاف یافت شدند در حکم یک پادشاه هستند; چون ریاست همه آن ها فاضله است و همه در راه یک هدف تلاش می کنند. ریاست مدینه در تلاش است تا افعال و سنن و ملکات و اخلاق شهرها و امت ها را ممکن سازد و تلاش کند تا زایل نشوند.

فارابی برای رئیس مدینه دو دسته صفات را بر می شمارد: ۱. مهنه، ۲. ملکه. مهنه"، معرفت حصولی است که در اثر ممارست و تعلّم حاصل می شود و "ملکه" آن استعداد طبیعی و برتری فطری رئیس مدینه بر دیگران است. او دارای کامل ترین مراتب انسانیت و اعلی درجه سعادت است و چنین انسانی است که اطلاع از افعال و اعمالی دارد که می توانند ما را به سعادت برسانند. او امام است که ریاست مدینه فاضله و امت فاضله و حتی امت های روی زمین را بر عهده دارد. او در کتاب آراء اهل المدینۀ الفاضله می نویسد : " و هذا الانسان هو فی اکمل مراتب الانسانیۀ و فی اعلی درجات السعادۀ و تکون نفسه متحدۀ بالعقل الفعال ... و هذا الانسان هو الذی یقف عل کل فعل یمکن ان یبلغ به السعادۀ... فهذا هو الرئیس الاول الذی لا یرأسه انسان آخر اصلا و هو الامام و هو الرئیس الاول للمدینۀ الفاضلۀ و هو رئیس الامۀ الفاضلۀ و رئیس المعمورۀ من الارض کلها." (فارابی، ۱۹۹۱). دیگر شرایط رئیس اول عبارتند از: صحت بدن، سرعت انتقال ذهن، حافظه قوی، تیزهوشی، خوش سخنی، دانش دوستی، حریص نبودن در مأکول و مشروب و منکوح، دوستدار راستی و اهل آن بودن، کریم و بزرگوار بودن، بی ارزش بودن پول در نگاه وی، دوستدار عدالت بودن، در تصمیم گیری قاطع و شجاع بودن.

فارابی رئیس مدینه فاضله را به قلب در یک بدن صحیح الاعضاء و تام الاعضاء تشبیه می کند; چرا که نخست در انسان، قلب پدید می آید و سبب پیدایش سایر اعضا می گردد. تنظیم مراتب دیگر اعضای بدن نیز وظیفه قلب است. قلب است که در هنگام اختلال یک عضو به یاری آن می شتابد. قلب شریف ترین

عضو بدن است; زیرا شریف ترین وظیفه را در بدن به عهده دارد. فارابی در جایی دیگر، پادشاه را به طبیب تشبیه می کند: "الطبیب، الذی یعالج الابدان و الملک، الذی یعالج الانفس . " (همان).

کوتاه سخن آنکه فارابی با توصیف و تحلیل انواع عقل و مراتب آنها بر این باور است که عقل بالقوه (هیولایی) با درک امور واقع یا آنچه در خارج از ذهن است به عقل بالفعل تبدیل شده و با درک بیشتر یا همه معقولات به عقل مستفاد تبدیل شده و استعداد اینکه در پیوند با عقل فعال (فوق انسانی) قرار گرفته و از فیض آن برخوردار شود را می یابد و بدین گونه بین عقل و شرع یا وحی پیوند برقرار می کند وچنین کسی را شایسته ریاست مدینه به شمار می آورد.

نقدی که بر فارابی و دیگر فیلسوفان مسلمان وارد شده است این است که آنان نیز سیاستمدار را از منظر عقل نظری مورد توجه قرار داده اند و از امور واقعی که پیوسته در حال تغییر است و نیازهای انسان ها نیز به تبع آنها تغییر می کند، غفلت کرده اند . از جمله کسانی که به نقد این رویکرد پرداخته اند می توان از ابن خلدون نام برد که بر این باور است که " مجرد اندیش به علت بی اطلاعی از سرشت عمل به نحوی برکنار از امر واقع قرار می گیرد و از این روست که اندیشه نتوانسته است در هر زمان محتوای خود را وارد جریان تاریخ نماید، لذا عقل باید در برابر امر واقع مانند شناگری که از ساحل زیاد دور نمی شود رفتار کند تا غرقه خطر نشود ." (نصار. ناصف، اندیشه واقع گرایی ابن خلدون، ص. ۳۱)؛ کوتاه سخن آنکه حکومت کردن در عرصه عقل عملی قرار می گیرد که مبتنی بر دو امر توجه به تغییر و تحولات محیطی و تغییر نیازهای انسان هاست (طباطبایی، ۱۳۷۶) و این نیز موضوعی بوده و هست که با رویکردهای انتزاعی یا ایدئولوژیک (این است و جز این نیست.) همخوانی ندارد.

در عالم اسلام، تعارض صحابه پس از پیامبر اسلام (ص) و تلاش آنان برای کسب مشروعیت از نصب پیامبر گرفته تا اجماع و انتصاب و شورا و شورش و بیعت کردن با علی بن ابی طالب (ع) شیوه های گوناگونی را برای دستیابی به حکومت و حکمرانی فرا روی ما می گذارد که سرانجام غلبه بنی امیه و بنی عباس آن را عملا به سلطنت تبدیل کرده و با مرگ آخرین خلیفه عباسی وارد دور تازه ای شد و حکومت ایلخانان مغول که از سال ۶۵۴ هـق با نظم و انضباط آغاز شد با بینظمی در سال ۷۵۸ هـق پایان یافت و در پایان حکومت ایلخانان (دوران ضعف آنان)، ایران شاهد ملوک‌الطوایفی در عرصه حکومت و نهضت‌های انقلابی ضد ایلخانان نظیر سربداران و سلسله های مظفریان و جلایریان و تیموریان بود – ملوک‌الطوایفی به معنای فرمانروایی مالکین بزرگ و سران هر منطقه بر رعایا است که نوعی فئودالیسم (ارباب رعیتی) به شمار می آید ، – که حکومت صفویان که برخی مانند جان فوران که در کتاب خود با عنوان "مقاومت شکننده" به بررسی تحولات اجتماعی ایران از دوره صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی پرداخته است و نوسازی و شکل گیری نظام اداری ایران را نیز از آنجا می دانند (فوران، ۱۳۸۵)، به آنها خاتمه داد و یکپارچگی خاصی را در ایران ایجاد کردند و سامانی نو به حکومت و حکمرانی در ایران بخشیدند. در تمامی این دوران ها فقیهان و متکلمان و سخنوران بیش از فیلسوفان توانستند در عرصه های حاکمیتی

حضور یافته و ایفای نقش کنند که برخی بر دین و دینداری پادشاه و رعیت تأکید داشتند و برخی بر خرد و ضرورت خردورزی که دینداری و عدالت و رعیت پروری را نیز به همراه دارد و ... که در جای خود قابل بررسی است و می توان به آن پرداخت .

روایت شکل گیری نظریه های دولت در دوران مدرن

تعارضات کلیسا با کشیشان معترض در درون و دانشمندان در بیرون به تحولی اساسی انجامید که تجدید حیات انسان غربی را به دنبال داشت. در همین دوران کسانی در عرصه سیاست وارد شدند و سخن گفتند که زمینه ساز پایه گذاری نظریه های دولت و به دنبال آن علم سیاست شدند. " در قرن شانزدهم مباحث مذهبی در باره حاکمیت پاپ و نقش حقوقی کلیسا بتدریج رنگی غیر دینی یافتند. نقش اصلی امپراطور موجب تسهیل این امر می گردید؛ زیرا وی نیز عموماً به عنوان مقامی شبه مذهبی تلقی می گردید. همین اندیشه مذهبی بودن حکومت امپراطور بعدها تأثیر قابل ملاحظه ای بر نظریه حق الهی حاکمیت گذاشت. انتقال صفات و ویژگی های کلیسای قرون وسطی و دستگاه پاپ به پادشاهان غیر دینی به نحوی کامل در دوران جنبش اصلاح دینی توسط کسانی چون لوتر، زوینگلی و کالون صورت گرفت. "(رندال، ۱۳۷۶)؛ در واقع می توان گفت " جنبش اصلاح دینی به چند دلیل در ایجاد زمینه پیدایش دولت مطلقه غیر دینی مؤثر بوده است (Baumer, 1378)؛ نخست اینکه آن جنبش استقلال کلیسا به عنوان اجتماع مومنان را در هم شکست. اقتدار اجبارآمیز به پادشاهان و حکام محدود گردید.لوتر همچنین مدافع انفعال و عدم مقاومت در برابر حکام غیر دینی بود. قدرت حکام عطیه ای از جانب خداوند تلقی می شد و بنابر این هیچ مرجعی نمی توانست در آن دخالت کند. امتیازات ملکی صومعه ها و نیز امتیازات فئودالی از جانب لوتر مورد انتقاد قرار گرفت. به نظر وی همه بایستی تابع قدرت حکام غیر دینی باشندکه خود تنها پاسخگوی خداوند بودند. لوتر همچون ماکیاولی و نویسندگان اواخر دوران رنسانس بتدریج حکومت غیر دینی را به عنوان خیر عمده جامعه بشری تلقی می کرد." (وینسنت، ۱۳۸۳) . از جمله دیگر عواملی که به تمرکز قدرت در این دوران کمک کرد می توان به جنگ های داخلی اشاره کرد که اقتدار پادشاهان را در نظم بخشی به امور، اخذ مالیات داشتن اختیار کامل برای موفقیت در جنگ را اجتناب ناپذیر می ساخت. ویژگی ها یا عواملی که می تواند دولت مطلقه غیر دینی که در چنین شرایطی شکل گرفت را توضیح دهد، می توان به شرح زیر دانست :

- حاکمیت کامل و مطلق در قانونگذاری که لازمه دولت است؛
- مالکیت و اینکه حاکم، مالک دولت است و با دولت یکسان فرض می شود و شامل تمامی اشیاء و اشخاص است؛
- حق الهی و اینکه حاکم بر اساس حکم و حمایت خداوند عمل می کند؛ بنابر این قوانین او جنبه الهی دارد؛

- مصلحت دولت در تشخیص حاکم است، تنها او واقف به این امر است و از این رو، تصمیماتش لازم الاجراست؛
- ویژگی های شخصیتی و شخصیت حاکم با ویژگی چهارگانه فوق انطباق دارد و دولت همان شخص حاکم است؛

مفهوم حاکمیت مطلقه مفهوم اساسی و محور نظریه دولت مطلقه است و مهمترین نظریه پردازان آن ژان بدن و توماس هابز هستند. پادشاه به تعبیر هابز در این منطق " خداوند میرا " تلقی می شد، نگاه او و ماکیاولی با توجه خاص به قدرت به عنوان مهمترین ویژگی مورد نیاز برای اعمال حاکمیت در میان انسان هایی که خواهان آزادی هستند و به همین سبب به دنبال غلبه بر دیگری هستند و بدین گونه جنگ امری اجتناب ناپذیر می شود(عنایت، ۱۳۹۱)، زمینه های نظریه پردازی در باره دولت را تقویت کردند و از این پس نظریه های دیگر نیز یکی پس از دیگری توجه همگان را به خود جلب کرد.؛ با وجود این، نیرومندترین نظریه دولت در تاریخ تفکر اروپایی، نظریه دولت مشروطه است که بنیاد قسمت اعظم تفکر در باره دولت تا به حال حاضر به شمار می رود (وینسنت، ۱۳۸۳).

نظریه دولت مشروطه که ریشه های آن را نیز در گذشته می توان یافت را باید واکنشی به دولت مطلقه و در مقابل آن به شمار آورد؛ زیرا مهمترین ویژگی آن محدود کردن قدرت و اقتدار از طریق قوانین غیر شخصی است که تجلی تام آن در قانون اساسی کشورها به عنوان میثاق ملت با دولت است و اینکه قوانین حاکم بر دولتند نه اینکه دولت قوانینی وضع می کند که به موجب آنها حکومت کند (حکومت قانون نه حکومت از طریق قانون) .

کوتاه سخن آنکه از این پس، نظریه های دیگری از دولت مانند دولت اخلاقی هگل، دولت طبقاتی مارکس، دولت حداقلی کثرت گرایان یا دولت کثرت گرا، دولت رفاه، دولت توسعه گرا و ... ، یکی پس از دیگری مطرح شدند که موضوع علم سیاست قرار گرفته و تجزیه و تحلیل اندیشمندان این عرصه را در پی داشت(همان).

یکی از و شاید مهمترین دستاورد دنیای مدرن پدید آمدن بوروکراسی است که همان نظام اداری یا مدیریت دولتی یا مجری سیاست های نظام سیاسی است که نقش سیاست گذاری و ارزیابی سیاست ها را به عهده دارد . حاکمیت بلا منازع بوروکراسی در جوامع غربی و نقدهایی که در پی داشته است در نظریه های اداری نیز متناسب با شیوه های سیاست ورزی تغییر و تحولاتی را در پی داشته است که از منظر عقلانیت ابزاری که مدرنیته و دستاوردهای آن را به همراه داشته است و عقلانیت ارزشی که به حاشیه رانده شده بود، به طور خلاصه می توان گفت از حاکمیت عقلانیت ابزاری کاسته شده و همپای آن عقلانیت ارزشی را نیز در کانون توجه قرار داده است به گونه ای که می توان تجلیات آن را در حکمرانی کل گرا (Holistic Governance) مشاهده کرد (Leat and Setzler, 2002)

روایت امروز : حکمرانی در کسوتی جدید

از آنجا که مهمترین هدف در دنیای مدرن و مدرنیته، توسعه به شمار آمده است و ابزار توسعه نیز چیزی جز عقلانیت مدرن نبوده است، پدید آمدن دولت ها و سازمان ها و ابزار دستیابی آنها به اهدافشان نیز چیزی جز بوروکراسی کارامدترین ابزار که این نیز ساختاری عقلانی به شمار می آید، نبوده است؛ با وجود این، از آنجا که در عرصه دولت ها تمرکز گرایی در سیاست و عدم توجه به ضرورت تخصص گرایی در انجام وظایف دولت ها یا به تعبیر وودرو ویلسون عدم تفکیک سیاست از اداره به شکل گیری سیستم تاراج انجامید (ویلسون، ۱۸۸۸) ، موضوع جدایی بوروکراسی یا نظام اداری یا اداره از نظام سیاسی یا سیاست مطرح شد و مطالعات اداری جدای از سیاست در کانون توجه قرار گرفته و بدین گونه با جدایی سیاست از اداره، علم مدیریت دولتی مستقل از علوم سیاسی، پایه گذاری شد. فرانک گودنو (۱۹۰۰) و لئوناردو وایت (۱۹۲۶) نیز کسانی بودند که پس از ویلسون به توصیف و تبیین دقیقتر این ضرورت و چکونگی آن پرداختند که پس از آنان این باور تعدیل شد و تعامل معنادار میان آنها در کانون توجه قرار گرفت؛ ولی آنچه در اینجا بیشتر مورد توجه است این است که دولت محوری در آغاز بیش از هر چیز در کانون توجه قرار داشت و همه چیز حول این محور بود؛ به ویژه پس از جنگ جهانی دوم و اهمیت بیش از پیش یافتن توسعه و ورود امریکا به جنگ که با کمک به بازسازی اروپا ، مدیریت توسعه دولتی امریکایی محوریت یافت. با گسترش بوروکراسی دولتی و هزینه های بسیاری که در برداشت از یک سو و ناکارامدی و ناتوانی از همسویی با پویایی بیش از پیش تغییر و تحولات محیطی، موج جهانی شدن و رقابت و ضرورت هایی اقتصادی مزید بر علت شد و پس از آن، رویکرد دولت محوری جای خود را به بازار و رویکرد بازار محوری داد . حملاتی که به دولت‌ها شد، در سه بخش بود :

- دولت‌های خیلی بزرگ هستند و منابع کمیاب را مصرف می‌کنند ؛ در این محور کاهش هزینه‌های دولت تقریبا امر جهانی و همه جایی است؛
- دولتها خود را درگیر فعالیت های بسیاری کرده‌اند که جایگزین دارد و ضرورت ندارد که دولت‌ها در این زمینه وارد شوند ؛ بنابر این دامنه فعالیت‌ها باید محدودتر شود؛
- شیوه‌های مورد استفاده دولت‌ها به ویژه بورکراسی ها به یک سازمان اجتماعی ضد مردمی تبدیل شده است و این ابزارهای بوروکراتیک نیز بیش‌تر به عامل تثبیت وضع موجود و عدم اثر بخشی تبدیل شده است که در این محور نیز نیاز به ابزارها و ساختارهای غیر بوروکراتیک است.
- ضرورت‌های اقتصادی که در کانون توجه قرار گرفت نیز عبارت بودند از اینکه :
- دولت و بزرگی آن مانعی بر سر راه رشد و آزادی اقتصادی تلقی می شد و اینکه کوچک کردن دولت باعث رشد رفاه کلی از طریق رشد کارایی اقتصادی می‌شود. به جای اینکه دولت‌ها مردم را به انجام

امور از طریق بوروکراسی‌ها وادار کنند، بازارها می توانند با استفاده از آزادی و گزینش از هر لحاظ بهتر عمل کنند؛

- تغییرات سریع در بخش خصوصی و این واقعیت که مدیریت و کارایی بخش دولتی بر اقتصاد خصوصی و رقابت ملی اثر می‌گذارد نیز ایجاد تغییر در بخش عمومی را اجتناب ناپذیر می ساخت؛
- سازمان همکاری و توسعه اقتصادی ادعا می‌کرد که اکنون تمام دولت های کشورهای عضو تشخیص داده و پذیرفته‌اند که بهبود مدیریت بخش دولتی یک بخش جدایی ناپذیر و اساسی تعدیل‌های ساختاری ضروری برای عملکرد بهتر اقتصادی در رقابت جهانی است .

با شکل گیری پیمان های منطقه ای، اتحادیه اروپا، جهانی شدن و تغییر و تحولاتی که به دنبال آن پدید آمد، مرزهای ملی به ویژه با پیشرفت تکنولوژی ماهیت خود را از دست دادند و ملت خاص بودن اهمیت اندکی پیدا کرد و نشان داد که محدود کردن توجه به کشور برای مطالعه نظام های سیاسی و اداره امور دولتی بی معنی است (Riggs, 1991, p473)) حکمرانی چند سطی در مقابل حکمرانی سلسله مراتبی نیز از اینجاست که اندک اندک جایگاهی خاص در جهان پیدا می کند. پیدایش مدیریت دولتی نوین و تعدیل اقتصادی، مقررات زدایی و خصوصی سازی در انگلستان دوران تاچر و امریکا در دوران ریگان و به دنبال آنها رواج کوچک زیباست تأکید بر انگیزه های اقتصادی و بازارگرایی را در کانون توجه همگان قرار داد و مورد حمایت کشورهای توسعه یافته صنعتی، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول قرار گرفت. این رویکرد نیز در پایان قرن بیستم با خدشه دار شدن ارزش های عمومی و ارائه خدمات عمومی رو به کاستی نهاد و طرح حکمرانی کل گرا (Holistic Governance) از سوی پری سیکس در چنین اوضاعی مطرح شد و در کانون توجه قرار گرفت (Perri, 1997, P6) و سپس تکامل یافت و با عناوینی از جمله حکمرانی کامل، حکمرانی مشارکتی و حکمرانی شبکه ای در کانون توجه قرار گرفت (آنشل و تورفینگ، ۱۴۰۳). ویژگی تمامی این رویکردهای حکمرانی، سیستمی اندیشیدن و سیستمی عمل کردن است و مهمتر از همه رویکردی است که همگی آنان به جامعه و شهروندان و نیازهای آنان دارند؛ این رویکرد نیز برخاسته از عقلانیت ابزاری با گرایش به عقلانیت ارزشی است (Dong, 2015) و ضرورت دارد نگاه به عقلانیت را نیز توسعه بدهیم. از آنجا که همه چیز در بستر جامعه ظهور و بروز می یابد و آثارش نیز به آن باز می گردد، باید جامعه را محور اصلی قرار بدهیم و دولت و بازار را حول آن به شمار بیاوریم؛ از این روست که برای اولین بار در سال ۱۹۸۹م. در گزارش بانک جهانی حکمرانی خوب مطرح شد که امروزه در سطوح شرکتی، محلی، ملی و بین المللی در کانون توجه قرار گرفته است.

اهمیت یافتن موضوع فرهنگ و ضرورت همخوانی فراورده های ذهنی انسانها فارغ از اینکه از کجا آمده است یا با علم به اینکه از جای دیگری آمده است در زندگی اجتماعیشان با محیطی که در آن زندگی می کنند و تعاملات فرهنگی که آنها را در برگرفته الزاماتی را به همراه دارد که نمی توان آنها را نادیده انگاشت؛ به دیگر سخن، می توان گفت از آنجا که ما در محیطی میان فرهنگی زیست می کنیم، ایجاب

می کند که آنچه از ادبیات و فرهنگ جهانی می گیریم با ادبیات و فرهنگ ملی و مذهبی خودمان هماهنگ بسازیم. حکمرانی هر مرز و بومی در حالی که رنگ و لعاب خاص خودش را دارد از تأثیر و تأثرات سطوح بالاتر نیز برخوردار است و همین موضوع است که حکمرانی چند سطحی (سطوح محلی، ملی و بین المللی) را اجتناب ناپذیر می سازد. امروزه نه می توان حکمرانی در سطح محلی، فارغ از فراتر از بوم وحکمرانی رفتن را در منظر نظر قرار داد و نه می توان از ویژگی ها و الزامات حکمرانی در سطوح محلی چشم پوشید و آن را نادیده گرفت. فرهنگ ها محدود کننده تئوری ها از جمله تئوری های حکمرانی هستند و یا صدای بلند اعلام می کنند که صدای آنها را باید شنید تا راه به جایی برد (Hofstede, 1996) واقعیت دنیای امروز این است که تغییر و تحولات چند دهه اخیر به ویژه جهان پسا کرونا و توسعه فناوری های نوین و کم رنگ شدن مرزهای جغرافیایی و توسعه فضای مجازی نشان از این دارد که جهان و جوامع امروز به شیوه گذشته قابل اداره نیست و نیازمند تشریک مساعی بیش از پیش در سطوح مختلف محلی، ملی و بین المللی است که این نیز نیازمند به رسمیت شناختن دیگری، تفاوت های فرهنگی و ایجاد تعادل و توازن در میان ارکان اصلی جوامع (دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی یا نهادهای مردمی) و حل نارسایی های آنها در سطوح مذکور است. اگر عقلانیت را تلاش ذهنی انسان ها برای پاسخ دادن به نیازهایشان در یک جغرافیای خاص در نظر بگیریم که محصول آن فرهنگ خواهد بود، غرب با تکیه بر عقل و فن و فرهنگ خاص خود به گونه ای خاص به تدبیر چالش هایش روی آورده و ما شرقیان نیز باید با تکیه بر عقل و فن و فرهنگ خاص خود البته با نظر به تجربیات و دستاوردهای دیگران به شناسایی چالش ها و تدبیر آنها روی بیاوریم و البته این دو (غرب و شرق) نیز گریز و گزیری از تعامل با یکدیگر و داد و ستد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ندارند و باید با عقلانیتی جامع بیش از تقابلهای جان فرسا به تعاملات ارزش افزا روی بیاورند و این مهم برای ما ایرانیان که کشوری با سابقه تمدنی بسیار ارزشمند و انکارناپذیر داشته و داریم از اهمیتی بیشتر برخوردار است.

حکمرانی ایران دیروز و امروز

حکمرانی ایرانی را می توان از آثار تمدنی و از لابلای متون تاریخی، سیرالملوک ها، نصایح الملوک ها، سیاست نامه ها و آثار ادبی شامل نظم و نثری که بر جای مانده است، دریافت و روایت کرد. از سلسله های تاریخی و هخامنشیان گرفته که بر قلمرو بسیاری حکم می راندند تا ساسانیان که آثار هنر معماری و سازندگی آنان هنوز هم پابرجاست و ورود اسلام به ایران نیز نه تنها ایرانیان را با گذشته خود بیگانه نساخت بلکه نظام اداری آنها را نیز متناسب با سنت ایرانی شکل داده و قوام بخشید. پس از ورود اسلام و تبدیل شدن آن به دین رسمی کشور نیز از آن پس سلسله هایی یکی پس از دیگری ظهور و بروز یافتند تا سلسله قاجار و سپس انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی که به طور کلی می توان در تمامی آنها سنت ملی و مذهبی یا ایرانی – اسلامی را به وضوح مشاهده کرد؛ البته می توان بر این باور بود که از مشروطه تا به حال مسئله ما در حکمرانی و اداره امور عمومی این بوده است که باید خود را در ذیل سنت تعریف کنیم یا

مدرنیته و در صورت نخست نیز نسبت ایرانیت و اسلامیت چگونه است؟ پس از مشروطه و در مقاطع خاصی از تاریخ معاصرمی توان بر غلبه وجوهی از هریک از این سه بر دیگری و تجلیات آنها در حکمرانی و اداره امور عمومی پی برد :

– از استبداد به مشروطه خواهی
– از مشروطه خواهی به نوگرایی
– از ملی گرایی سنتی به مارکسیسم گرایی کلاسیک
– از مارکسیسم گرایی کلاسیک به ملی گرایی دموکراتیک
– از ملی گرایی دموکراتیک به اسلام گرایی منتهی به پانزدهم خرداد
– از اسلام گرایی سنتی به انقلاب اسلامی
– از انقلاب اسلامی به اصول گرایی و اصلاح طلبی
– از اصول گرایی و اصلاح طلبی به اعتدال و نواندیشی دینی و ...
– در جستجوی راه کارهایی برای خروج از وضعیت فعلی (باز نویسی قصه و یافتن روایتی جدید)

واقعیت این است که امروز خواسته و ناخواسته باید پذیرفت که ایرانیت و اسلامیت از یک سو و دستاوردهای تمدنی دنیای امروز چنان در هم آمیخته اند که نه می توان آنها را در مقابل هم قرار داد و نه یکی را برگرفت و دیگری را وا نهاد. ایران و جهان ظرف است و اسلام مظروف و نادیدن این ظرف ها به مظروف نیز آسیب وارد می کند؛ این سه عرصه یعنی ایران، اسلام و جهان یه فرهنگ نهادینه شده را نمایندگی می کنند که حوزه ای میان فرهنگی را پدید آورده است که در آن زیست می کنیم. هر یک از این سه فرهنگ، عوامل پیش برنده و بازدارنده ای دارند که باید آنها را شناخت و به کار گرفت و وانهاد تا گره از کار فرو بسته امروزمان باز کرد.

آنچه از بررسی متون بعد از اسلام بر می آید این است که مفاخر این مرز و بوم از فارابی و بوعلی سینا و خواجه نصیرالدین طوسی که تجربه وزارت داشته اند، گرفته تا سخنوران خردمندی چون فردوسی و سعدی که نقش مؤثری در شکل دادن به ذهنیت حاکمان داشته اند و در عمل و عرصه عمومی نیز آثار ماندگاری از خود به جا گذاشته اند رویکردی میان فرهنگی داشته اند و از این منظر به عرصه حکمرانی نگریسته و ارائه طریق کرده اند. بررسی آثار و عملکرد آنان نشان می دهد که بر این باور بود که میان ایرانیت و اسلامیت تعارضی نیست و این سنت ایرانی اسلامی با سنت یونانی که فرهنگ غرب را نمایندگی می کرد و می کند نیز می تواند نسبتی کارامد و اثربخش برقرار کند. از آنجا که وجه اشتراک این سه فرهنگ خرد و خردورزی است ؛ اگر چه با تفاوت هایی که نیازمند بررسی در جایی دیگر است و فردوسی را نیز می توان نماینده ای برجسته از فرهنگ ایرانی به شمار آورد و محوری ترین مفهوم در حکمرانی ایرانی خرد ورزی است، نمونه هایی از خردنامه او که شاهنامه نامیده شده است، خالی از فایده نیست:

تو چیزی مدان کز خرد برتر است خرد بر همه نیکویی ها سر است

دلت مگسل ای شاه راد از خرد خرد نام و فرجام را پرورد
کسی کو بود بر خرد پادشا روان را ندارد به راه هوا
درنگ آورد راستی ها پدید ز راه خرد سر نباید کشید
هر آنکس که باشد خداوند گاه میانجی خرد را کند بر دو راه
نه سستی نه تیزی به کار اندرون خرد باد جان تو را رهنمون
خرد گیر که آرایش جان توست نگهدار گفتار و پیمان توست
هم آرایش تاج و گنج و سپاه نماینده گردش هور و ماه
خردمند باید دل پادشا که تیزی و تندی نیارد بها
خرد دارد ای پیر بسیار نام رساند خرد پادشا را به کام

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته آمد می توان نتیجه گرفت که با توجه به ماهیت تاریخمند انسان و روش روایت گری و قصه گویی که در طول تاریخ با او همراه بوده و نه تنها تجربیات و سنت های انسان ها را به نسل های بعد انتقال داده است بلکه زمینه های تأمل و اندیشه ورزی و یادگیری از تجربیات را نیز به همراه داشته است، بررسی روایت حکمرانی در بستر تاریخ و روایت های برجا مانده از آن نشان می دهد که انسان ها برای رهایی از سردرگمی تنوع خواست خدایان، نخست به قانون طبیعت روی آوردند و با مشکلاتی که این قانون در مبنا قرار گرفتن برای نظم بخشی به زندگی اجتماعی انسان ها به همراه داشت به جستجو برای قانونی خاص در زندگی اجتماعی روی آوردند، سوفسطائیان نخستین کسانی بودند که به قائلان به حاکمیت قانون طبیعت در زندگی اجتماعی انسان ها معترض شدند، آنها انسان را میزان قرار دادند و از آنجا که این نیز نسبیت را در جامعه رواج داده و حاکم می کرد، سقراطیان به مقابله با آن روی آوردند و به میزانی اندیشیدند که انسان تابع آن باشد و بر استدلال های عقلانی نیز استوار باشد و بدین گونه عقل آدمیان مبنای زندگی فردی و اجتماعی آنان قرار گرفت. این عقل با آغاز دوران مسیحیت و اسلام در غرب و شرق با وحی پیوند یافت و چالش های جدیدی را فرا روی انسان ها قرار داد و در غرب با عملکرد سوء کلیسا عقل عرصه را بر وحی تنگ کرد و دوباره میدان دار اداره جوامع غربی قرار گرفت؛ اما این بار با کسوتی جدید که از آن با عنوان عقلانیت مدرن (فنی یا ابزاری) نام برده می شود و البته از آغاز دوران مدرن تا به حال با نقدهای جدی روبرو بوده و رقبا یا مکمل هایی را نیز در کنار خود شاهد بوده است. امروزه حکمرانی خوب به عنوان گزینه ای به شمار می آید که به نظر می رسد با توجه به مؤلفه هایی که ارایه شده است، دیگر انواع عقلانیت را نیز در کانون توجه قرار داده است. نگاهی به تغییر و تحولات در شرق به ویژه در میان ما ایرانیان نیز نشان می دهد

که هنوز در میانه چالش هایی که ما را فرا گرفته است به دنبال راهکاری راهگشا هستیم که بتواند در اداره جامعه امروز و در تعامل با دیگر جوامع به صورت کارامد و اثربخَش راهنما باشد که نیازمند اندیشه ورزی های شجاعانه بیش از پیش است که شاید بتوان گفت نخستین آنها ایجاد انسجام در درون سنت (سنت ایرانی و اسلامی) با بازنگری انتقادی آن و تعامل پویا با مدرنیته و مظاهر گوناگون آن است . زیست اجتماعی در حوزه میان فرهنگی امروز جامعه ایجاب می کند که نظام حکمرانی ما نیز با به رسمیت شناختن تفاوت های فرهنگی، مؤلفه های پیش برنده سه فرهنگ ایرانی، اسلامی و جهانی که همانا وجه اشتراک آنها یعنی خرد ورزی با انواعی که دارد، است و دوری از مؤلفه های بازدارنده آنها که همانا استبداد، استعمار و تفکر متصلب است را در منظر نظر قرار دهد تا بتوان به ایجاد تعادل و توازن در عرصه عمومی مبادرت کرد و به توسعه خیر عمومی در جامعه اهتمام ورزید.

منابع و مآخذ

۱- آنشل. کریستوفر و تورفینگ، جیکوب (۱۴۰۳)، دانشنامه حکمرانی : مجموعه نظریه های حکمرانی، ترجمه مجید غلامی و مهیار سنی، نشر حکمرانی، تهران.

۲- ارسطو (۱۳۹۱)، اصول حکومت آتن، ترجمه غلامسین صدیقی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

۳- ارسطو (۱۳۹۱)، اخلاق نیکوماخس، ترجمه سید ابوالقاسم پور حسینی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

۴- ارسطو (۱۳۴۹)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، چاپ جیبی، شرکت سهامی کتاب های جیبی، تهران.

۵- افلاطون (۱۳۴۲)، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

۶- بشیریه. حسین (۱۳۹۷)، احیای علوم سیاسی : گفتاری در پیشه سیاستگری، نشر نی، تهران.

۷- رندال. هرمن (۱۳۷۶)، سیر تکامل عقل نوین، دو جلد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

۸- طوسی. نصیر الدین (۱۳۶۹)، اخلاق ناصری، انتشارات خوارزمی، تهران.

۹- عنایت. حمید (۱۳۹۱)، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

۱۰- فارابی. ابونصر (۱۹۹۱)، آراء اهل مدینه الفاضله و مضاداتها، البیر نصری نادر، چاپ ششم، دارالمشرق، بیروت،

۱۱- فارابی. ابونصر (۱۳۷۱)، سیاست مدنیه، ترجمه سید جعفر سبحانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

۱۲- فارابی، محمد بن محمد (۱۴۰۵ ق.)، الجمع بین رأیی الحکیمین، نادر البیر نصری، مکتبه الزهراء، تهران.

۱۳- فردوسی، ابوالقاسم(۱۳۷۰)، شاهنامه، تصحیح ژول مل، انتشارات سخن، تهران.

۱۴- فوران. جان (۱۳۸۵)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران: از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، انتشارات گیسوم، تهران.

۱۵- لاهوری. اقبال (۱۹۹۰)، کلیات اقبال : رموز بیخودی، ناشر : پروفیسر شهرت بخاری، اسلام آباد پاکستان.

۱۶- مک اینتایر. السدیر، استفن لوتز. کریستوفر و بالکامب. آنتونی. ا (۱۴۰۳)، ترجمه علیرضا حسینی بهشتی، انتشارات روزنه، تهران.

۱۷- نصار. ناصف، (۱۳۶۶)، اندیشه واقع گرایی ابن خلدون، ترجمه یوسف رحیم لو، مرکز نشر دانشگاهی،تهران

۱۸- هابز. توماس (۱۴۰۲)، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، تهران.

۱۹- وینسنت. ارنست (۱۳۸۳)، نظریه های دولت، ترجمه سین بشیریه، نشر نی، تهران.

References:

1. Baumer. Franklin L. (1978), Main Currents of Western Thought, 4th Ed, Massachusetts; Halliday Lithograph Corporation.

2. Dong, Lisheng (2015), Public administration theories : instrumental and value rationalities, New York, NY : Palgrave Macmillan.

3. Good now. Frank J. (2003), Politics and Administration: A Study in Government, Routledge , United Kingdom.

4. Hofstede, Geert; Cuitural Constraints in Management Theories, Routledge, New York, (1996), pp. 78-90.

5. Leat, Diana and Setzler, Kimberley (2002) Towards holistic governance: the new reform agenda , Basingstoke, UK. Palgrave, 288pp.

6. Mkandawire. Thandika (2001) , Thinking about developmental states in Africa Cambridge , Journal of Economics; May; 25, pg. 313–289.

7. Perri 6(1997), Holistic government, London demos.

8. Riggs. Fred W., Guest Editorial: Public Administration: A Comparativist Framework, Public Administration Review, Vol. 51, No. 6 (Nov. - Dec., 1991), pp. 473-477 (5 pages).

9. Wilson. Woodrow, The Study of Administration, Political Science Quarterly, Vol. 2, No. 2 (Jun., 1887), pp. 197-222.